**به نام خداوند بخشاینده­ی مهربان**

**ماه رمضان، فرصت سازندگي**

**ایجاد انگیزه**

قال الله تبارك و تعالي: «و اذا سالك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة دعان فليستجيبوا لي و اليومنوا بي لعلهم يرشدون و قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم ُ عَلِي خَيرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَر (بحار الانوار، علامه مجلسي ۳۸/۱۸۸، باب۶۳؛ النوادر ص۱۸۶) و عَلِي مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِييدُورُ مَعَهُ حَيثُ مَا دَار» (همان، ۲۸/۳۶۸؛ تنبيه، ص۳۶۰)

بشنو از نـي چـون حکايت مي­کند

از جـدايي­هـا شـکايـت مـي­کـند

کز نـيسـتـان تــا مــرا ببـريـده­انــد

از نـفـيرم مـرد و زن ناليـــــده­انـد

هر که او از هـمـنوايي شــد جـدا

بينوا شد گر چـه دارد صــد نــوا

همنشيني خويشي و پيوندي اسـت

يار با نامحرمان چون بندي است

اي بسا هـنـدو و تـرک هـمزبـــان

اي بسـا دو ترک چون نامحرمان

پس زبان محرمي خود ديگراست

هم دلي از همزباني خوش تراست

**متن و محتوا**

**فرصت های ماه رمضان**

**برکات ذکر صلوات**

ذکر صلوات در همه اوقات و در هر مکانی، به­ویژه در ماه مبارک رمضان و شب­هاي قدر، بسیار سفارش شده است. در روايت آمده است که دعای کسی مستجاب نمي­شود و به گوش حق نمی­رسد، مگر اينکه اين ذکر شريف، ضميمه­ی آن بشود. در منتهي الامال، محدث قمي نقل کرده است که در شب نوزدهم رمضان، حضرت اميرالمؤمنین بر ذکر صلوات مداومت داشته­اند. ذکر صلوات، بدي­ها را به خوبي و ظلمت­ها را به نور تبديل مي­کند.

در روایات آمده است که شخصي خدمت امام صادق عليه السلام رسید و عرض کرد: آقا من توفيق آن را داشته­ام که وارد خانه کعبه شوم. (مكاني چنین مقدس،که محل ولادت آقا اميرالمؤمنين عليه السلام است) ولي چون پيش بيني چنین سعادتی نکرده بودم، پیش از حضور در این مکان مقدس اعمال حج را نیاموخته بودم. به ناچار نشستم بر محمد و آل محمد صلوات فرستادم؛ آيا بهره و ثوابي از اين كارم برده­ام؟ امام صادق عليه السلام فرمود: شما در حالي از داخل كعبه بيرون آمدي، كه ثواب و حسنه­ی شما از همه­ی آن­ها بيشتر بود.

**برتري ماه رمضان بر ماه هاي ديگر**

»لَيلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْر» (القدر/۳)

اگر هيچ سند و مدركي براي فضيلت شب قدر وجود نداشته باشد، همين يك آيه از سوره­ی مباركه­ی قدر کفايت مي­کند. منزلت شب قدر از هزار ماه بالاتر و بیشتر است، در روزهاي آخر ماه رمضان، پيامبر بستر رختخوابشان را جمع مي­كردند و خود را به تمامی وقف خدا مي­كردند و دهه­ی آخر را نیز در مسجد معتكف مي­شدند. يك سال که جنگ بدر، درست در ماه رمضان اتفاق افتاد و حضرت نتوانستند مراسم اعتكاف را در ماه رمضان به جا بیاورند، در سال بعد به مدت دو دهه معتكف شدند. مقصود این است که بدانید ایشان براي وقوف در مسجد و ذكر خداوند و عبادت تا این اندازه اهميت قائل بودند.

پيامبر مي­فرمايد: اگر مردم قدر ماه مبارك رمضان را مي­دانستند، مي­گفتند: اي كاش همه­ی ماه­های سال، رمضان بود. در اين ماه مبارک حتی نفس كشيدن و خواب فرد روزه­دار عبادت محسوب می­شود. آقا اميرالمؤمنين علي بن ابي­طالب صلوات الله و سلام الله عليه مي­فرمايد: فضيلت ماه مبارك رمضان بر بقيه ماه­ها، مانند فضيلت ما امامان بر سایر مردم است. هيچ شخصيتي با پيامبر و اهل بيت ایشان و چهارده معصوم قابل قياس نخواهد بود. در روايات مي­فرمايند: ما را با هيچ كس قياس نكنيد؛ بنابراین فضيلت ماه مبارک رمضان با بقيه ماه­ها نیز قابل قیاس نیست.

پيامبر اکرم سلام الله عليه وآله فرمود: محروم و بدبخت كسي است كه از آمرزش خدا در ماه مبارک رمضان محروم شود. قدر اين مجالس، اين حالات و اين گريه­ها را بدانيد. گاهي يك قطره اشك، قدرت خاموش کردن يك درياي آتش را دارد.

در روایات آمده است که در روز قيامت، بنده­ی گنهكاري را با گناهان بسیار زیاد مي­آورند. همان­طور كه يك جماد، مانند دوربين عکاسی، مي­تواند عكس و صورت و تصوير ما را ضبط كند و در نهایت منتشر كند، خداوند نیز مي­تواند به اعضاي ما اين قدرت را بدهد که فيلم­برداري و ضبط كنند يا به نطق بيايند. «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذي أَنْطَقَ كُلَّ شَي­ء» (فصلت/۲۱) انسان به اعضا و جوارح خود مي­گويد: چرا عليه من شهادت مي­دهيد؟ «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَينا» (فصلت /۲۱ ) آن­ها مي­گويند: اين کار خدا بود. همان­گونه که سنگ ريزه در دست پيامبر سلام الله عليه وآله شهادتين خود را گفت، مژه­هاي چشم هم به کلام در می­آیند و می­گویند: بار پروردگارا! ما شهادتي داريم. یک شب اين بنده تو از خواب برخاست، به ياد گناهانش افتاد و ناله كرد؛ به قدری اشک از دیده می­بارید كه ما تر شده بودیم. خداي متعال مي­فرمايد: حالا که اواز خوف من گريه كرده است، او را به طرف بهشت برگردانيد. درياي رحمت الهي به موج مي­آيد و اين بنده را با خود می­برد.

**ماه رمضان، فرصت سازندگي**

شب­های ماه رمضان، شب­های سازندگي است؛ از خداوند بخواهيم که نفس اماره و شيطان درون ما را مغلوب خود كند. خداوند فرموده است: در ماه رمضان درهاي بهشت باز و درهاي جهنم بسته است، شيطان نیز در غل و زنجير است.

يكي از كارهاي مهم که در اين شب­ها و در اين لحظه­ها می­توان انجام داد، توبه و استغفار است. جوانان عزيز، قدر این شب­ها را بدانيد: «در جواني پاك بودن شيوه پيغمبريست.»؛ پاک زیستی در پيري هم البته که مهم است، اما در جواني از اهمیت بیشتری برخوردار است. در سنین جواني است كه انسان غرائزش بیدارتر است، قادر به انجام هر كاري است؛ می­تواند بيايد در خانه­ی خدا گریه و ناله كند و طلب استغفار نماید. در احادیث آمده است که ثواب دو ركعت نمازي كه جوان مي­خواند، هفتاد برابر بیشتر از نمازي است كه انسان در میانسالی و پیری مي­خواند. همچنین آمده است که خداوند گناه جوان­ها به ویژه کسانی که کمتر از هجده سال دارند را زودتر مي­آمرزد؛ چرا که توقع و انتظار خداوند از افراد کهنسال به دلیل تجربیات بیشتری که در زندگی دارند بيشتر است؛ اما در سنین پایین­تر، تجربه کم و جهالت بیشتر است. خداوند متعال نیز سريع الرضا، كريم العفو و عظيم المن است و در اين شب­ها جای امیدواری بسیاری وجود دارد . انسان نبايد به خود و اعمالش خوشبين باشد، بلکه تنها بايد نگاهمان به خدا باشد، بايد از خود مايوس و به خداوند امیدوار باشيم. چه ایرادی دارد خودرا مورد اتهام و مقصر بدانيم و هر چه بدي است را به خود نسبت دهيم؟ ما پروردگار خوب، ميزبان خوب و نیز واسطه­هاي خوبي داريم.

**خدا، تنها دادرس**

خدا در قرآن مي­فرمايد: «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَر» (الضحي /۱۰) سائل را از در خانه­ات نران. امام سجاد عليه السلام در دعاي ابو حمزه مي­فرمايد: «فبعزتك لو انطهرتني ما برحت من بابك و لا كففت عن تملقك لما الهم قلبي من المعرفة بكرمكك و سئت رحمت يا كريم»( همان) خدايا! اگر تو مرا از در خانه­ات براني، من کجا را دارم که بروم؛ اگر نهيب بزني، طردم كني، در را ببندي، من اين در را رها نخواهم کرد.

گفت پيغمبر كه چون كوبي دري

عاقبت زآن در برون آيد سري

امام سجاد عليه السلام مي­فرمايد: خداوندا! اگر نهيبم بزني و مرا از خود برانی «لا كففت عن تملقك» (همان) من چاپلوسي تو را خواهم کرد؛ آن­قدر بر در خانه­ات سر مي­سابانم، ناله مي­کنم که در را به رويم باز کني. چون در مورد تو به این معرفت و شناخت رسیده­ام كه بسیار بزرگوار و بخشنده و کریمی.

به خداوند سوگند ما بسیار بی­کسیم. يك لحظه اگر نفسمان بند بيايد، ما را در خانه نگاه نمي­دارند، جسدمان را می­برند و در سردخانه مي­گذارند. به ياد بياوريم آن زماني كه ما رادر كفن مي­پيچند و در گودالی به نام قبر مي­گذارند؛ آنجا چه کسي به فریادمان می­رسد؟ به اين كاغذها و اعلاميه­ها و قبرها نگاه كنيد، نیمی از افراد یا در ميانسالی مي­ميرند يا در جوانی؛ بنابراین در ابتدای هر سال این احتمال را بدهيد که سال و فرصت آخر شما براي توبه و استغفار باشد. هرچه در توان داریم بگذاریم و تصور کنیم آن زماني كه ما را درگودال قبر، تنها رها مي­كنند و مي­روند. «الهي و ربي من لي غيرك» (مفاتيح الجنان، شيخ قمي، ص62) جز خدا و جز اولياء خدا چه کسي بهرفریاد ما خواهد رسید؟ جز آن­ها از هر كس و هر چيز دیگر جدا می­شویم. همان پدر كه عمری در خانه خون دل خورده و رنج و مشقت كشيده است، همان مادر كه شصت یا هفتاد سال برای فرزندانش خون جگر خورده، از جانش مایه گذاشته است، وقتي نفسشان بند آمد، فرزندش واهمه دارد از این­که او را در خانه نگاه دارد.

**خداي مهربان­تر از مادر**

اميرالمؤمنين عليه السلام به خدا عرضه مي­دارد: «يا حنان و يا منان» (همان، 86) صفت منان در این­جا، يعني اي خدايي كه به همه­ی ما منت داري. ما همه بدهكار خداییم؛ هيچ­گاه از خدا طلبكار نباشيم. هميشه بگویید خدايا من بدهكار توأم، من مقصرم و كوتاهي كردم. اگر عبادت جن و انس را هم به جا آوردي، بگو خدايا من مديون و بدهکار توأم. نبايد ما را غرور و عجب فرا بگیرد. «فياذاالمن و لا يمن عليه» (اقبال الاعم، سيد ابن طاوس، ص ۲۵؛ دعاء بعد از کل فريضه، ص۲۴) اي خدايي كه به همه منت داري و هيچ كس به تو منتی ندارد، منت بگذار و ما را از آتش جهنم رهایی بخش و به بهشت وارد گردان.

حنانه در اصطلاح يعني مادري كه از روي محبت دست دراز مي­كند و بچه­اش را به آغوش مي­كشد. راجع به حضرت زهرا سلام الله عليها اين تعبير آمده كه وقتي حسنين عليهم الصلاه و السلام خودشان را روي سينه مادر انداختند، «انها حَنَّتْ وَ أَنَّتْ وَ مَدَّتْ يدَيهَا» (بحار الانوار، علامه مجلسي ۴۳/۱۷۹، باب۷؛ ما وقع عليها من الظلم و بکائها و شکايتها في مرضها الي شهادتها و غسلها و دفنها و بيان العله في اخفاء دفنها صلوات الله عليهما و لعنه الله علي ظلمها، ص ۱۵۵) حضرت ناله جانسوزي كردند؛ بندهاي كفن باز شد و حسنين را به سينه چسباندند. حنين به معنی ناله­اي است كه از روي شعف و اشتياق باشد.

اميرالمؤمنين عليه السلام مي­فرمايد: «المقبل علي من اعرض عنه» (كفعمى، ابراهيم بن على عاملى، البلد الأمين والدرع الحصين، جلد1، مؤسسه­ی الأعلمي للمطبوعات، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۸) يعني ای خداي مهرباني كه روي مي­آورد به آن بنده که از او روی­گردان است. خدا راه­هاي زيادي پیش پای بنده­ای كه از درگاه خداوند روی­گردان است، خواهد داد تا او را باز گرداند و نجات دهد. او صد و بيست و چهار هزار پيامبر فرستاده است، اين همه كتاب­هاي آسماني، وعاظ، رفقاي خوب، یا جلسات خوبی که ما را هدايت کند. شما گمان می­کنید به اراده­ی خودتان آمده­اید؟ خداوند شما را آورده است! اگر نمي­خواست به طلب و تقاضای شما پاسخ دهد، شما را تا این­جا نکشانده بود. یکی از علامت­های پذيرش و قبولي اين است كه دعوت مي­كنند.

گر مي­برندت واصلي، گر مي­روي بي­حاصلي

تلاش کنیم به خداوند خوشبين باشيم؛ چرا که خداي ما خدای مهربانی­ست. خداوند مي­گويد: تو قدم بردار، من دست تو را خواهم گرفت.

»اظهر الجميل ستر القبيح ، لم يواخذ بالجريره لم يهتك الستر» (مفاتيح الجنان، شيخ قمي، ص۸۶)

اي خداوندي كه خوبي­ها را ظاهر مي­كني، اي خدايي كه بدي­ها را مي­پوشاني، اي خدايي كه گناهان را مواخذه نمي­كنی، اي خدايي كه عفو و كرم تو زياد است، اي خدايي كه پناه همه گنهكاراني. «يا ملجا العاصين» (همان) «يا ملجا كل مطرود» (همان) «يا اجود الاجودين يا اكرم الاكرمين يا ارحم الراحمين يا ارئف من كل رئوف يا احب من كل» (همان) اي پناه كسي كه از همه جا طردش كردند و همه­ی درها را به رويش بستند. «خلصنا من النار يا رب» (همان) ما را از آتش جهنم نجات ده.

**علي عليه السلام ، ذوب در خدا**

حکایت ما انسان­ها حکایت شمعي است كه در شرف آب شدن و خاموش شدن است؛ در حالی که این شمع رو به پایان است اگر بتوانیم با اين شمع، چراغ ديگري براي آن عالم روشن کنیم، پسندیده است و گرنه در ظلمات و تاريكي خواهیم ماند. انسان از بدو تولد، با سرعت به طرف آخرت و مرگ مي­رود، آخرت و مرگ هم به طرف ما مي­آيد و خيلي زود هم به هم خواهیم رسید. دیری نخواهد گذشت كه از ما اثري باقي نخواهد ماند؛ بنابرین عقلانی است که در اندیشه­ی آخرت باشيم و زاد و توشه تهيه كنيم. بهتر است اميرالمؤمنين عليه السلام را الگوي خویش قرار دهیم. ایشان بسیار عبادت می­کرد و بسیار نماز و قرآن می­خواند. «علي مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّه» (بحار الانوار ، علامه مجلسي، ۳۹/۳۱۳، باب ۸۸؛ کفر من سبه او تبرا منه صلوات الله عليه و ما اخبر بوقوع ذلک بعد و ما ظهر من کرامته عنده؛ ص۳۱۱) اين حديث را اهل سنت نیز نقل كرده­اند كه پيامبر خدا، حضرت محمد مصطفي صلي الله عليه و آله و سلم مي­فرمايد: اميرالمؤمنين علي بن ابي­طالب عليه السلام، ذوب شده در ذات خداوند است.

گفت: «خاك بر فرق من و تمثيل من!» در عشق­هاي مجازي، وقتی كسي عاشق مي­شود، راه رفتن او، حركاتش، حرف زدن، رنگ و بو، لباس پوشيدن، طرز كار و طرز فكر او، همه به مانند معشوق مي­شود. اميرالمؤمنين عليه السلام، همه وجودش در عشق و محبت به خدا ذوب و فاني شده بود؛ تمام وجود ایشان، وجود خداوند شده بود. خود اميرالمؤمنين عليه السلام مي­فرمايد: «أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي» (همان) من قلب خدای نگاه­دارنده هستم؛ يعني من از خود چيزی ندارم.

پيامبر خدا صل الله عليه و آله مي­فرمايد: اگر كسي مي­خواهد مرده­ای را ببیند که راه می­ورد، به علي بن ابي­طالب عليه السلام نگاه كند. يعني علي عليه السلام كسي است كه همه­ی هستي­اش را به خداوند داده است و حياتش از حيات خداوند است. «فاني في الله و باقي بالله»، به این معنا که ایشان هيچ نمايي از خود ندارد و هيچ نفسانيتي در او نمود ندارد، او ظهور لا اله الا الله است و بدین شکل است که کسی خانه­زاد خدا و مولود كعبه مي­شود؛ يعني شخصيت ایشان مظهر تمام­نماي خداوند است.

دل اگر خداشناسي همه در رخ علي بين

به علي شناختم من به خدا قسم خدا را

اگر كسي مي­خواهد خداوند را مشاهده نماید، بايد به صفات و اسماء و حركات اميرالمؤمنين عليه السلام نگاه كند، چرا که همه­ی وجود او رنگ و بوي خداي را دارد.

**ذکر مصيبت اميرالمؤمنين عليه السلام**

از امام باقر عليه السلام پرسيدند: پيامبر در جنگ­های بسیاری شرکت داشتند، اميرالمومنين نیز در طول خلافتشان جنگ­های بسیاری را پشت سر نهادند؛ آيا جنگ­های پيامبر دشوارتر بود يا جنگ­هاي اميرالمؤمنين عليه السلام؟ فرمود: جنگ­هاي اميرالمؤمنين دشوارتر بود، چرا که جنگ پيامبر با بت­پرستان بود، حال آن­که اميرالمؤمنين عليه السلام با کساني مثل خوارج و نهروان مي­جنگيد که ادعاي مسلماني داشتند و نماز شب مي­خواندند. طلحه و زبير و همسر پيامبر، در مقابل اميرالمؤمنين عليه السلام ايستادند. شب­ها و روزهاي آخر ماه، حضرت بارها مي­فرمودند: اين ماه، ديگر ماه آخر عمر من است و من به زودي از دنيا خواهم رفت. مي­فرمودند: نزديك است كه محاسن من با خون سرم خضاب شود.

در شب نوزدهم حضرت سعي مي­كردند بيدار باشند؛ مي­فرمايد: چند لحظه­اي چشمانم به روی هم قرار گرفت و خواب بر من غلبه كرد. «فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّه» (همان) در آن چند لحظه­ی کوتاهی كه خواب بر من غلبه کرد، پيامبر را در عالم خواب زيارت كردم. «يا رَسُولَ اللَّهِ مَا ذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوَدِ وَ اللَّدَدِ» (همان) عرض کردم: يا رسول الله، به شما شكايت مي­كنم از ستيزه جويي و دشمني و كينه توزي امت كه با من چه كردند. پيامبر خدا فرمودند: «ادْعُ عَلَيهِم بالهلاک» (همان) يا علي، نفرينشان كن! حضرت فرمود: من دست به دعا برداشتم: خدايا! عوض اين مردم، بهتر از اين نصيبم گردان. يعني مرا در كنار پيامبر و حضرت زهرا سلام الله عليهما محشور فرما و در عوض من، بدتر از این به این مردم برسان. كسي كه مظهر حلم و صبر و مقاومت است، دست به نفرين برمی­دارد که خدايا! مرا از اين مردم جدا كن. فرمود: صبر كردم، همانند كسي كه استخوان در گلو و خار در چشم داشته باشد.

اميرالمؤمنين سلام الله عليه هر شب مهمان يكي از فرزندان مي­شدند. شب نوزدهم نوبت دختر بزرگوارشان ام­كلثوم سلام الله عليها بود. حضرت بعد از نماز مغرب بر سر سفره افطار نشستند. ایشان در شب­هاي آخر حیات مبارکشان سه چهار لقمه بيشتر ميل نمي­كردند. از ایشان پرسيدند: آقا! چرا كم غذا ميل مي­كنيد؟ فرمود: چون ملاقات من با خدا نزديك شده، مي­خواهم با شكم خالي خدا را ملاقات كنم. ام كلثوم مي­گويد: من يك ظرف شير و يك مقدار نان جو و نمك آماده كردم و سر سفره آوردم. چشمان حضرت که به شير و غذا افتاد، شروع به گریستن کرد. مدتي گريه كردند، سپس فرمودند: دخترم، شما تا کنون ديده بودی که بر سر سفره­ی من دو نوع غذا وجود داشته باشد؟ و قسم خوردند که من به این غذا لب نمی­زنم، مگر اينكه يكی از این دو نوع غذا را از سر سفره برداري. ام كلثوم مي­گويد: من ظرف شير را برداشتم. حضرت چند لقمه­اي نان جو با نمك ميل كردند و بعد از سر سفره بلند شدند؛ سپس فرمودند: فرزندم! هر كس که خوشي و لذت­هاي او در دنيا بيشتر باشد، در روز قيامت نیز حسابش طولاني­تر خواهد بود. در حلال خدا حساب و در حرام او عقاب است. سپس حضرت آماده عبادت و راز و نياز با خدا شدند.

در تواریخ و روایات بسیاری نوشته شده است که شب نوزدهم، حال اميرالمؤمنين بیش از اندازه منقلب بود. گاهي مشغول ذكر و قرآن و دعا بودند و گاهي مي­آمدند در حياط و به آسمان نگاه مي­كردند. با يك حالت انقلاب عجيبي فرمودند: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْمَوْت» (بحار الانوار، علامه مجلسي، ۴۲/۲۷۸، باب۱۲۷؛کيفيته شهادته و وصيته وغسله والصلاه عليه ودفنه، ص، ۱۹۹) خدايا مرگ را بر علي مبارك گردان. گاهي هم مي فرمودند: «انا لله و انا اليه راجعون لا حول و لا قوة الا بالله» به خدا قسم من دروغ نمي­گويم و به من دروغ هم گفته نشده است؛ امشب همان شبي است كه به من وعده­ی ملاقات داده­اند و بايد آماده شوم. ایشان تا نزديك اذان صبح مشغول مناجات و راز و نياز با خدا بودند. هنگام نماز، وارد حياط و صحن خانه شدند، مرغابي­هايي كه در خانه بودند، با حرکاتشان سعی می­کردند جلوی رفتن او را از خانه بگیرند. همين که مي­خواستند پایشان را از در حياط بيرون بگذارند، كمربند آقا به قلاب در گير كرد و باز شد؛ بدین معنا که در هم مي­گويد: علي عليه السلام ، امشب به مسجد نرو! آقا كمربندشان را محكم بستند و به خطاب به خودشان فرمودند: اي علي! كمرت را براي مرگ محكم ببند؛ مرگ در كمين است و به زودي بايد او را ملاقات كني.

حضرت زينب، ام كلثوم، امام حسن و امام حسين از ديدن اين حالات و حركات مولا علی متأثر و نگران بودند. امام حسن عليه السلام همراه پدر بزرگوارشان حركت كردند تا ایشان را همراهي كنند؛ اما اميرالمؤمنين راضي نبود كه در موقع ضربت خوردن فرزندانش نظاره­گر او باشند؛ به امام حسن عليه السلام فرمود: به حقي كه بر گردنت دارم، برگرد. امير به مسجد رسید، سپس آمدند و در محراب عبادت مشغول نماز شدند. ابن ملجم نانجیب در گوشه­اي از مسجد خود را مخفي کرده بود. او شمشيرش را هزار درهم خريداری کرده بود و هزار درهم نیز برای تیز و بران کردن شمشیرش پرداخت کرده بود. علاوه بر این هزار درهم نیز براي سمی کردن شمشیر و مسموم كردن آقا هزینه کرده بود و سم عجيبي بكار برده بود. هنگامی كه حضرت مشغول نماز شدند، همين كه سر را از سجده بلند كردند، چنان ضربتي بر فرق و پيشاني اميرالمؤمنين عليه السلام وارد کرد که حضرت فرياد برآورد: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» (بحار الانوار، علامه مجلسي، ۴۲/۲۳۹، باب۱۲۷؛ کيفيته شهادته ع و وصيته وغسله والصلاه عليه ودفنه ص۱۹۹) به خداي كعبه سوگند که رستگار شدم. ناگهان ديدند خروش از ملائكه­ی آسمان و زمين بلند شد، درهاي مسجد به هم خورد و باد و طوفان شدیدی برخاست. جبرئيل از آسمان­ها ندا داد: «تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَي» (همان) به خدا قسم اركان هدايت شكسته شد و در هم فروريخت. «عروة الوثقاي الهي» شكسته شد، فرياد و ناله و خروش از مردم برخاست.

گریز و روضه

نمي­دانم ضربتي که اين نانجيب بر فرق مولا زد، چه ضربتي بود؟! اميرالمومنينی که درب خيبر را از جا کنده بود، بعد از این ضربت نتوانست از جا برخیزد. امام حسن و امام حسين سلام الله عليهما آمدند و ديدند امير المؤمنين سلام الله عليه خاک محراب را به فرق شکافته مي­ريزد. «مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فيها نُعيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى » (طه/55) آقا امام حسن سلام الله عليه سر پدر را در دامن گرفت وشروع به گريستن کرد.

مولا چشم­هايشان را گشودند و فرمودند: حسنم! گريه نکن، گريه­ی تو ناراحتم مي­کند. تو را هم با زهر و سم به شهادت مي­رسانند و برادرت ابا عبدالله سلام الله عليه را با شمشير ستم به شهادت مي­رسانند. گفته­اند که ایشان نمي­توانست به روي پاي خودشان بايستند. ياران مولا گرد ایشان جمع شدند و زير بازوهایشان را گرفتند. حصيري آوردند و آقا را بر روي حصير گذاشتند. نقل کرده­اند هنگامی که مولا را به در خانه آوردند و خواستند ایشان را وارد خانه کنند، فرمودند: اجازه بدهيد با پاهاي خودم وارد خانه شوم. دوست ندارم دخترم زينب من را در اين وضعیت ببيند. او طاقت ديدن اين منظره را ندارد. يا اميرالمومنين سلام الله عليه! شما تاب و توان این را نداشتید که زينب شما را به اين حال ببيند؛ بر دختر بزرگوارتان چه گذشت ، وقتي که بالاي بلندي آمد و بدن برادرش را که در گودي قتلگاه افتاده بود مشاهده کرد. چه بر ایشان گذشت هنگامی که دیدند نيزه­داران با نيزه و شمشيرداران باشمشير برادرشان را مي زنند! ( الكافي، شيخ کليني، ۱/۲۳۰، باب ما أعطي الأئمة ع من اسم الله، ص۲۳۰)

لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّه.